خبرها

انتشار کتاب به زبان کردی و ترکی

شرق: شش عنوان کتاب به زبان کردی و یک عنوان دیگر به زبان آذری به زودی توسط کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان منتشر و روانه بازار کتاب می‌شود. شورای سیاستگزاری انتشارات کانون به تازگی از نویسندگان و مترجمان دعوت کرده است کتاب‌های کانون را برای کودکان آذری و کردزبان ترجمه کنند. ترجمه کتاب‌های منتشر شده توسط کانون از زبان فارسی به این دو زبان و نگارش داستان‌ها و حکایت‌های محلی از اولویت‌های کانون در چاپ این دسته از کتاب‌ها به شمار می‌رود. در این فراخوان همچنین بر این موضوع که ترجمه‌های این کتاب‌ها باید با رسم‌الخط فارسی صورت گیرد، تأکید شده است. کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان این آثار را در تهران از طریق انتشارات یا دفاتر کانون در مراکز استان‌های غرب و شمال غربی کشور دریافت می‌کند و پس از بررسی در شوراهای تخصصی به زیر چاپ می‌برد. براساس این گزارش در حال حاضر کتاب «گربه‌ها و خروس‌ها» با ترجمه فارسی زنده‌یاد سیروس طاهباز و با ترجمه آذری محمد سیمزاری مراحل پایانی چاپ خود را طی می‌کند. سال گذشته نیز کتاب «آقای باکلاه آقای بی‌کلاه» شل سیلوراستاین توسط چنگیز سربلند به زبان آذری منتشر شد. همچنین چهار کتاب «باران شادی» نوشته حمید گروگان، «چیستم من» از اشعار جعفر ابراهیمی (شاهد)، «قصه الاغه و کلاغه» نوشته اسدالله شعبانی و «میهمان‌های ناخوانده» نوشته فریده فرجام، با ترجمه احمد بهرامی و دو کتاب «گفت‌وگوی رنگ‌ها» کار زنده‌یاد بهرام خائف و «هفت روز هفته دارم» نوشته احمدرضا احمدی نیز با ترجمه جبار شافعی‌زاده به زبان کردی منتشر خواهد شد. گفتنی است انتشارات کانون در سال‌های گذشته ۵ عنوان کتاب را به زبان آذری و ۱۲ عنوان دیگر را به زبان کردی منتشر کرد که این آثار در استان‌هایی که به این دو زبان تکلم می‌کنند، همچنین در استان‌های کردنشین کشور عراق با استقبال گسترده‌ای روبه‌رو شده است.

پیام صلح کودکان ایرانی

شرق: «خانه فناوری اطلاعات» در راستای حمایت از کودکان لبنان مسابقه نقاشی دستی و دیجیتالی با عنوان «پیام صلح کودکان» را برگزار کرده است. این مسابقه برای گروه سنی ۴ تا ۱۶ سال در نظر گرفته شده است که از تاریخ ۲۳ تا ۳۰ مرداد در محل خانه فناوری و اطلاعات کودک واقع در پارک گلریزان واقع در بلوار دانشجو برگزار می‌شود. این برنامه شامل برپایی ایستگاه‌های نقاشی، کاردستی و گریم است که با موضوع صلح کودکان تشکیل می‌شود. در ایستگاه کاردستی تمام المان‌های پرنده صلح و زیتون در ساخت آثار به کار گرفته می‌شود. اختتامیه این مراسم روز دوشنبه ۳۰ مرداد ساعت هفت بعدازظهر در فرهنگسرای دانشجو برگزار می‌شود.

دیپلم افتخار برای شش کودک نقاش ایرانی

شرق: نقاشی‌های شش کودک هنرمند ایرانی موفق به کسب دیپلم افتخار چهارمین مسابقه دوسالانه بین‌المللی نقاشی بنگلادش شد. این مسابقه با موضوع آزاد در شش گروه سنی برای کودکان و نوجوانان پنج تا ۱۸ ساله برگزار شد و در آن ۱۶۲۰۳ نقاشی از ۳۳ کشور جهان شرکت داده شده بود. در این میان شش کودک عضو مرکز آفرینش‌های فرهنگی و هنری کانون در تهران به نام‌های «امیداحسان علیزاده»، «سبحان زعیم‌کهن» و «علی شجاعی» شش ساله، «دنیا صبوری» و «ملیکا ربیعی» هفت‌ساله و «ریحانه عظیم‌اوغلی» ۱۰ ساله موفق شدند دیپلم افتخار این رقابت هنری را کسب کنند ضمن این که آثار آنها همراه با ۶۱۹ اثر برگزیده این مسابقه به نمایش گذاشته شد.

داستان پلیسی لذت کشف رازها و معماها

نگاهی به مجموعه داستان‌های معمایی، پلیسی ولفگانگ اِگه

قصر میمون‌های قرمز
ولفگانگ اگه
ترجمه: کمال بهروزکیا
انتشارات: افق
تعداد: ۲۲۰۰
قیمت: ۱۴۰۰ تومان

محمدجواد جزینی: همواره منتقدانی که با دیدگاه‌های تربیتی به نقد ادبی می‌پردازند، از هیجان‌ها و بزهکاری‌های داستان پلیسی برای مخاطبان کودک و نوجوان ابراز نگرانی می‌کنند.

آنها معتقدند که توصیف جرم و جنایت به سلامت روانی خوانندگان کودک و نوجوان آسیب می‌رساند.

با این وجود نوجوانان از جمله خوانندگان همیشگی داستان‌های پلیسی هستند. حتی آنها آثاری را در این ژانر می‌خوانند که بیشتر برای بزرگسالان نوشته شده است.

اشتیاق فراوان خوانندگان برای مطالعه داستان پلیسی بیش از آنکه مربوط به ساخت پرحادثه و پرتعلیق این گونه داستانی باشد، شاید به‌خاطر صورت معمایی آن است. «جیمز هو» که خود از جمله نویسندگان پلیسی‌نویس نوجوانان است، درباره تفاوت بنیادی داستان‌های پلیسی بزرگسالان و نوجوانان می‌گوید:

«در داستان‌های پلیسی بزرگسالان، متداول‌ترین سئوال این است که چه کسی این کار را کرد؟ اما در داستان‌های پلیسی کودکان اغلب پرسیده می‌شود اینجا چه خبر است؟ علاوه بر این داستان‌های پلیسی کودکان

بیش از داستان‌های بزرگسالان بر حادثه تکیه دارد.»[1]

اما همه منتقدان اعتقاد دارند وجه مشترک علاقه مخاطبان بزرگسالان و کودکان و نوجوانان در جذابیت نهفته در ساختمان داستان پلیسی است.

به همین دلیل است که این ژانر یکی از پرخواننده‌ترین گونه‌های داستانی جهان است و سال‌هاست که با وجود گسترش رسانه‌ها و تنوع سرگرمی‌ها، هنوز رتبه خودش را از دست نداده است.

اگرچه در ادبیات کودک و نوجوان ایران هنوز جریان جدی داستان‌نویسی پلیسی شکل نگرفته است اما در حوزه ترجمه سال‌هاست کتاب‌هایی برای نوجوانان منتشر می‌شود.

از جمله برخی آثار پلیسی که سپیده خلیلی ترجمه کرده آثار دیگری مثل «عملیات شکر قهوه‌ای» و «شاهد نابینا» از «آروپ کومار» با ترجمه مهرداد مهدویان و «کارآگاه مه یر و گروهان کوچک» نوشته اومک بین با ترجمه لیلی برات‌زاده و آثار دیگری مثل سه کارآگاه و آلفرد هیچکاک و «لحظه‌های دلهره‌آور جسد» و... با ارزش‌های ادبی متفاوت برای بچه‌ها ترجمه و منتشر شده است. نشر «افق» به‌تازگی مجموعه داستان‌های پلیسی ولفگانگ اِگه» پلیسی‌نویس مشهور آلمان را در سه جلد با عنوان‌های «قصه میمون‌های قرمز»، «راز کشتی بادبانی» و «چهره پشت شیشه» با ترجمه کمال بهروزکیا منتشر کرده است.

اگرچه «ولفگانگ اگه» به نوشتن داستان پلیسی مشهور است اما در داستان‌هایش اغلب خبری از جنایت و یا جنایت‌های وحشتناک نیست. این نویسنده بیشتر به خاطر طرح معماهای هیجان‌انگیز از زندگی پردردسر آدم‌ها مشهور است.[2]

خوانندگان نوجوان داستان‌های او پس از خواندن داستان‌ها باید بتوانند معمای طرح شده در داستان را کشف کنند. البته اگه سطح پیچیدگی طرح داستان‌ها را هم طبقه‌بندی کرده است. درجه دشوار معماهای داستان‌ها در سه سطح «آسان»، «متوسط» و «سخت» با ستاره در ابتدای هر داستان مشخص شده است.

در داستان‌های این مجموعه‌ها برخلاف داستان‌ها جنایت‌های هولناکی رخ نمی‌دهد و یا اگر هم جنایتی هست پیشتر رخ داده و محور اصلی طرح داستان هم نیست داستان‌های «اگه» بخش جست‌وجویی داستان پلیسی را روایت می‌کند.

«تزوتان تودوروف» گفته است که هر داستان پلیسی شامل دو داستان است: یکی داستان جنایت و یا جرم و دیگری داستان تعقیب و جست‌وجو. از این حیث داستان‌های «ولنگانگ اگه» داستان دوم است.[3]

داستان طرح معما و تلاش برای بازگشایی این رمز است. داستان جرم خیلی کلی و با شتاب طرح می‌شود. پس از بازگویی داستان معما با پرسش‌های کلیدی «کارآگاه از کجا فهمید»، «اشتباه مجرم چه بود» و... و سئوال‌هایی از این دست، که در انتهای هر مجلد پاسخ آن سئوال‌ها آمده است.

بن‌مایه این داستان‌ها به مخاطبانش می‌آموزد که پیش‌داوری و قضاوت‌های شتابزده مردود است. این داستان‌ها به خوانندگانش یاد می‌دهد که اگر قضاوت‌های ما براساس قانون علت و معلول نباشد، حتماً به خطا خواهد رفت. می‌آموزد که برای حل هر معمایی باید براساس منطق جست‌وجوی علت‌ها حرکت کرد.

این داستان‌های پلیسی به خوانندگانش یاد می‌دهد که انسان اسیر احساسات بنیادی چون حسد، طمع، خشم، نفرت و... است. احساساتی که اغلب اگر مهار نشود، می‌تواند خطرناک باشد. از آنجا که در اینگونه داستان‌ها شخصیتی تجربه درگیری با این احساسات را پیدا می‌کند و غالباً هم به جرمی تبدیل می‌شود که مخاطب در تجربه این آدم‌ها سهیم می‌شود و مطمئن می‌شود، در جهان دارای یک نظام اخلاقی زندگی می‌کند که در آن بدی و شرارت همواره سرنوشت تیره‌ای خواهد داشت. اینگونه داستان‌ها در ضمن این که برای خواننده‌اش همواره لذت و سرگرمی به همراه دارد، ذهن او را نیز به تکاپو می‌اندازد تا سرنخ‌ها را پیدا کند. این جست‌وجو قدرت دقت مخاطبان نوجوان را بالا می‌برد. به لحاظ پرحادثه بودن طرح این داستان، مطالعه اینگونه آثار بسیار لذت‌بخش و مفرح است و این عامل میل خواندن را در مخاطبان زنده می‌کند. تجربه خواندن داستان‌هایی سراسر هیجان و راز و رمز، بی‌شک خاطره‌ای به‌یاد ماندنی و لذت‌بخش برای مخاطبان ایجاد می‌کند. به همین دلیل است که گفته‌اند داستان پلیسی سبب اشتیاق به مطالعه در میان نوجوانان می‌شود.

خواندن داستان‌های پلیسی برای مخاطبان نوجوان تجربه شرکت در یک بازی نشاط‌انگیز است. معما و یا معماهای نهفته در این گونه داستانی و تجربه کشف رازها و طعم مشارکت در یک بازی مهیج را ایجاد می‌کند.

پی‌نوشت‌ها:

۱- داستان‌های پلیسی معمایی برای کودکان. جیمز هو. ترجمه علی خاکبازان. کتاب ماه تیر ۱۳۸۳.

۲- رازکشتی بادبانی. ولفگانگ اگه. ترجمه کمال بهروزکیا. نشر افق

۳- داستان از حاشیه تا متن. محمدجواد جزینی. نشر دلوار

امیدواری به مقدار لازم

مروری بر «۳۵ کیلو امیدواری» نوشته آنا گاوالدا

۳۵ کیلو امیدواری
آنا گاوالدا
ترجمه: آتوسا صالحی
انتشارات افق
تعداد: ۲۲۰۰
قیمت: ۹۵۰ تومان

نلی محجوب: «از مدرسه متنفرم، بیشتر از هر چیز دیگری در دنیا و بدتر از همه این که... مدرسه زندگی‌ام را نابود می‌کند.»

ورود به داستان با همین جملات است و احساس راوی به صورتی شفاف بیان می‌کند این احساسی است که شاید بسیاری از کسانی که پا به مدرسه گذاشته‌اند در دوره‌هایی آن را بر زبان آورده‌اند.

نویسنده کتاب آنا گاوالدا که روزنامه‌نگار و نویسنده است و سال‌ها تجربه آموزگاری را با خود دارد و به خوبی با بچه‌ها و دنیای آنها و روابط و احساساتشان با مدرسه آشنا است، در زمینه نگارش این کتاب می‌گوید: «این داستان را برای قدردانی از دانش‌آموزانی نوشتم که در مدرسه نمره‌های خوبی نمی‌گرفتند، اما استعدادی شگفت‌انگیز داشتند.»

بنابراین قبل از شروع داستان می‌توانید تصور کنید که هیچ حکمی برای این بچه‌ها صادر نخواهد شد و همین انگیزه‌ای می‌شود تا به سراغ داستان برویم و تا حدودی از پیش‌داوری‌های خاص برحذر بمانیم.

گرگوری پسر سیزده‌ساله و راوی داستان درخصوص روز اول مدرسه‌اش می‌گوید که اصلاً گریه نکرده است و در توصیف موقعیت‌اش اضافه می‌کند که چون آدم فضولی است، دلش می‌خواسته مدرسه را ببیند. ولی روز دوم که همه چیز برایش عادی بوده دیگر انگیزه‌ای برای حضور در مدرسه نداشته است. به همین خاطر هم اولین سیلی زندگی‌اش را از مادر می‌خورد و مدرسه تبدیل به یک بدبیاری می‌شود و عاملی برای قشقرق در منزل.

او در بازگو کردن خاطراتش به سال دوم مدرسه اشاره می‌کند که تنها دوره خوشایند حضور در مدرسه‌اش بوده و از معلمی به نام ماری نام می‌برد که عاشق ساختن و به وجود آوردن بوده است و موفق می‌شود چنین علاقه‌ای را در گرگوری هم ایجاد کند. ماری در پایان سال جایزه‌ای به او می‌دهد تا این شاگرد را به خواندن ترغیب کند؛ این معلم از همان معلم‌های نادر و کارکشته‌ای است که درست سرجای خودش قرار گرفته است و بچه‌ها را خیلی خوب می‌شناسد. او کتاب «هزار کاردستی برای دست‌های کوچک تو» را به پسرک هدیه می‌دهد، گرگوری هم که در پی شیوه‌های مختلف ساختن کاردستی هاست خواندن را فرامی‌گیرد. ماری هم در پایان دوره ابتدایی در پرونده‌اش می‌نویسد: این پسر سر به هوا، انگشت‌هایی جادویی دارد و قلبی از طلا، می‌توانیم رویش حساب کنیم.

این همان چیزی است که تا سیزده‌سالگی گرگوری، همه از آن غافل‌اند. اما گرگوری مشکل دیگری هم دارد که تا حدودی خودش را مسبب آن می‌داند: «از وقتی پدر و مادرم دیگر مثل قبل عاشق هم نیستند، هر روز عصر با هم بگومگو دارند... و همیشه از من و نمره‌های بدم به عنوان دستاویز استفاده می‌کنند و تقصیر همه چیز را به گردن نمره‌های من می‌اندازند.» اما مشکلات او به همین جا ختم نمی‌شود. او باید هر روز شکنجه‌ای به نام تکلیف را پشت سر بگذارد و درخصوص حل تمرینات می‌گوید: «اگر مادرم در حل تمرین‌ها کمکم کند، آخر کار، او اشکش درمی‌آید. اما اگر نوبت پدرم باشد، آخر کار من می‌زنم زیر گریه.»

حالا شما هم می‌توانید چنین فضای پرتنشی را مجسم کنید که دیگر جایی برای بروز خلاقیت در آن نیست و تنها حضور یک ناجی لازم است تا گرگوری بیچاره را که دو سال مردود شده است نجات بدهد و این ناجی کسی جز پدربزرگ لئو نیست. او تنها کسی است که پسرک را درک می‌کند و شاید به همین دلیل است که از گرگوری می‌خواهد سخت‌ترین قدم زندگی‌اش را بردارد.

پدربزرگ به او می‌گوید: «من اصلاً از آدم‌هایی خوشم نمی‌آید که آسان‌ترین راه را انتخاب می‌کنند.» و از گرگوری می‌خواهد که دیگر روی او حساب نکند چون او از آدم‌های تنبل خوشش نمی‌آید و این تلنگر همان چیزی است که پسرک به آن احتیاج داشت.

پدر به گرگوری که بعد از اخراج از مدرسه توی یک دور باطل افتاده و سعی می‌کند خودش را سرگرم کند، می‌گوید که هر چه کمتر تلاش کند و کمتر درس بخواند بیشتر از مدرسه متنفر می‌شود و هر چه بیشتر از مدرسه بدش بیاید کمتر درس می‌خواند.

و پدربزرگ به عنوان آخرین راه‌حل با گرگوری مشورت می‌کند تا مهمترین تصمیم زندگی‌اش را بگیرد و راهی مدرسه شبانه‌روزی بشود. او هم نامه‌ای برای رئیس هنرستانی که انتخاب کرده می‌نویسد و در انتهای نامه قید می‌کند: من آدم بزرگی نیستم، وزن تقریباً ۳۵ کیلو امیدواری است.

و درست همین ۳۵ کیلو امیدواری کلید معمای او می‌شود تا متحول شود و قدم‌های لازم را بردارد. دقیقاً با همین میزان امیدواری!

یک سوم انتهای داستان و پایان‌بندی آن را می‌توان از نقاط قوت اثر دانست که با ریتمی مناسب دنبال می‌شود و توانایی و تسلط نویسنده را در شناخت مخاطب خود و نحوه ارتباط با او به تصویر می‌کشد. ۳۵ کیلو امیدواری حرف‌هایی برای آدم‌هایی با بیش از این وزن هم دارد.

قدم‌زدن در کنار گربه‌های ششلول‌بند

در حاشیه «گربه در جوراب زنانه»

گربه در جوراب زنانه
شهرام شفیعی
انتشارات: سوره مهر
تعداد: ۳۳۰۰نسخه
قیمت: ۸۰۰تومان

هیربد کهن: اگر به دنبال داستان‌های وسترن و غرب وحشی هستید، می‌توانید به سراغ دنیای گربه‌های هفت‌تیرکش بیایید آن هم در «گربه در جوراب زنانه». گربه‌هایی که از بانک سرقت می‌کنند و برای پنهان کردن چهره‌شان جوراب زنانه روی صورت می‌کشند، البته در دزدی آخر چون جوراب زنانه گران بوده است از خریدش منصرف شده‌اند و بدون پنهان کردن چهره وارد بانک شده‌اند.

این داستان وسترن که در قالب طنز و برای نوجوانان در نظر گرفته شده به قلم شهرام شفیعی است و تاکنون سه جلد از این مجموعه ۵ جلدی با نام «به دنبال دماغ خیس»، «مرغ سوخاری برای جنازه» و «گربه در جوراب زنانه» را منتشر کرده است. این مجموعه آثار تمام ویژگی‌های دنیای غرب وحشی را از گاوچران‌ها، سرقت، تیراندازی، تقابل خیر و شر، تصاحب زمین تا بچه‌های بی‌سرپرستی که رها شده‌اند به تصویر می‌کشد. توی شهر گربه‌ها سرقت مسلحانه از بانک یک امر عادی محسوب می‌شود و توی هر بانک هم یک مسئول تمام‌وقت برای پاسخگویی به سارقان مسلح حضور دارد. دزدی‌هایی که علتش عادت زشت دله‌دزدی بعضی از گربه‌ها است. توی شهر گربه‌ها سرقت عامل چرخش پول محسوب می‌شود ولی باید خیلی سریع این کار صورت بگیرد و ساعت و وقت مناسبی را برای این کار در نظر گرفت.

در شهری که همه امور آن درخصوص اقتصاد و دزدی و مناسبت‌های اجتماعی واژگونه است، دربان بانک هم فقط نگران است که دم مشتریان بانزاکت، لای در گیر نکند و دوره تخصصی هم برای این کار گذرانده و به خاطر این که ادب و نزاکت را رعایت کند در را باز نگه می‌دارد تا دزدها که دستانشان پر از دینامیت است به راحتی وارد بانک شوند و چون به سرعت سرقت را انجام نمی‌دهند تصمیم می‌گیرد به کلانتر خبر بدهد!

در این داستان مثل دو داستان قبلی کلانتر حضور دارد با همان خصوصیات قبلی، گربه‌ای که همیشه ساده‌ترین راه‌حل‌ها را پیدا می‌کند، البته در کنار مادربزرگش که محکوم است به حبس ابد افتخاری به خاطر یک عمر خلافکاری و تیراندازی و به همراه اسب تیزرو کلانتر «فرفره» که می‌تواند در جا روی یک پا دور بزند.

البته آقای قوز بزرگ مالک موسسه خدمات کفن و دفن شهر هم جزء گروگان‌های بانک است که مدام سارقان را به کشتن حداقل یکی از گروگان‌ها تشویق می‌کند.

اما پاسخ کاپیتان یعنی سارق اصلی بسیار جالب است: «قرار نیست کسی کشته بشه جناب قوز بزرگ... این یه سرقت مسلحانه و صمیمیه.» توی این دزدی رئیس بانک باید به دنبال صدور مجوز سرقت بانک از مرکز باشد. در این شهر دزدی از بانک یک امر کاملاً عادی است، اما فرماندار هم که همیشه می‌گوید فرصتی برای تشریفات نداریم، بیکار نمی‌ماند. او نگران بسته شدن شعبه بانک است و با سرقت‌های معمولی و منطقی هم مخالفت جدی ندارد و سرقت بانک را به نوعی عامل گردش پول می‌داند. اما معتقد است قوانین بانک باید رعایت شود، ولی نگرانی‌اش وقتی بیشتر می‌شود که به عشق کاپیتان- دزد بانک- و دخترش پی می‌برد.

کاپیتان هم که بچه گربه‌ای رها شده است و به صورت تصادفی با یک دزد- گربه خشن- همراه می‌شود تا پول به جیب بزند، می‌داند هرچقدر هم پول داشته باشد نمی‌تواند مامان بخرد. البته این مسئله را در لابه‌لای خاطراتش بازگو می‌کند: «یه بار وقتی خیلی کوچولو بودم، رفتم توی یه سوپرمارکت و گفتم: من یه دونه مامان می‌خوام... فروشنده که داشت چرت می‌زد، گفت: به بچه‌ها چیزی نمی‌فروشیم. برو با بزرگ‌ترت بیا... خوب من بزرگ‌تر نداشتم و از اونجا بود که دیگه قید خرید مامان‌رو زدم!... این رو که برای گربه خشنه تعریف کردم، یه دونه زد توی سرم و گفت: آفرین، مامان‌رو دیگه ولش کن. بچسب به کار، تا واسه خودت یه چیزی بشی.»

اما نویسنده با چاشنی عشق کاپیتان و دختر فرماندار با نگاهی طنزگونه موفق شده داستانی ارائه بدهد که به فضای فیلم‌ها و داستان‌های وسترن نزدیک است. البته با خصوصیات گربه‌ای، مثلاً وقتی خانم گربه منتظر همسرش می‌ماند، سبیل‌هایش را به پرده می‌مالد و از پشت پنجره نگاه می‌کند. پیژامه که هم دست کاپیتان است مدام خودش را می‌لیسد چون هنوز بوی کالباس مرغ می‌دهد. این گربه‌ها به جای هرگونه نوشیدنی فقط شیر می‌نوشند و گاه از سبیل‌هاشون هم شیر می‌چکد.

دنیای گربه‌های خلافکاری که دزد را در گاوصندوق بانک می‌ریزند و با دینامیت منفجر می‌کنند تا موقع گپ زدن با کلانتر با هم ذرت بخورند...

برای آشناشدن با دنیای وسترن گربه‌ای می‌توانید به مجموعه آثار قصه‌های غرب وحشی سری بزنید. دنیایی که گاه تصویر آینه‌ای از دنیای واقعی است.

یادداشت

پدربزرگی به استواری سبلان

آخرین پدربزرگ
محمدحسن حسینی
کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
۱۳۸۲
تعداد: ۳۰۰۰ نسخه
قیمت: ۴۲۰ تومان
گروه سنی: د و هـ

داستان آخرین پدربزرگ تک‌گویی نوجوان پریشان‌خاطری است که به تازگی پدربزرگش را از دست داده است. در عالم واقع پدربزرگ مرده، اما در ذهن و تخیل راوی همچنان زنده است. از نگاه راوی پدربزرگ شخصیتی اسطوره‌ای دارد او کسی است که پس از مرگ هم نمی‌میرد، او هیچ‌وقت نمی‌میرد. «باب جون را دفن‌اش کردیم. سر قبرش گریه کردیم، وقتی برگشتیم خانه، دیدیم ای بابا باب جون زودتر رسیده خانه...»

در این داستان خیال و واقعیت درهم می‌آمیزد. جهان داستان متاثر از هجوم ناگهانی و بی‌وقفه خاطرات و رویاها به ذهن راوی آشفته و نامنظم است، زمان درهم‌ریخته است. هر شیء و هر سخن بهانه و پلی می‌شود برای اتصال راوی به گذشته و خاطراتی که او از پدربزرگ دارد. در اینگونه داستان‌ها که به اصطلاح انواع ادبی، سیال ذهن نامیده می‌شوند تخیل و ذهنیت راوی نقش محوری و تعیین‌کننده دارد. تمام عناصر داستان از پیرنگ گرفته تا چینش حوادث، زبان، لحن و فضای داستان در رابطه با ذهنیت آشفته راوی معنادار می‌شود.

برای نمونه برای آشفته‌گویی‌ها و هذیان‌گویی‌های راوی در داستان دلیل موجهی تعبیه شده است. حادثه مرگ پدربزرگ از آستانه تحمل راوی فراتر است. از این رو منطقی است که راوی در چنین شرایط بد روحی دنبال پناهگاه و سنگ صبوری بگردد تا درونیات خود را بیرون بریزد و سبک شود و همین فرآیند مثلث راوی، متن، خواننده را می‌سازد. خواننده از مسیر تراوشات ذهنی مغشوش و غیرقابل پیش‌بینی راوی با جهان داستان و آدم‌های آن پدربزرگ، پدر، مادر، خاله فرخنده و... ارتباط برقرار می‌کند و آنها را می‌شناسد و همچنین از راه همان آشفته‌گویی‌ها است که جهان داستان و مفاهیم آن برایش معنا می‌شود.

به طور کلی در این داستان در محور معنایی چهار مفهوم «مرگ»، «زندگی»، «عشق» و «تنهایی» شاخص و برجسته می‌شود. در آغاز مرگ در نگاه راوی پدیده‌ای تلخ و غیرقابل تحمل است. آنقدر که با مرگ پدربزرگ تعادل روحی و روانی او به هم می‌خورد و از حالت عادی خارج می‌شود. راوی در گریز از واقعیت خود را به دست تخیل، رویا و خاطرات می‌سپارد و آنقدر در عالم رویا و خیال غوطه می‌خورد و با پدربزرگ سلوک می‌کند تا وجود او را احساس می‌کند، صدایش را می‌شنود و او را می‌بیند. پس از گذر از چنین مراحلی به شناخت عمیق‌تری از پدربزرگ می‌رسد با او پیوندی معنوی و قدسی برقرار می‌کند و با این مکانیسم تلخی و سنگینی مرگ در نگاه او کاهش پیدا می‌کند. به عبارتی بهتر راوی از اوج عاطفه و احساس به واقعیت و عقلانیت می‌رسد و به دنبال این بلوغ عقلانی آرامش و تعادل از دست رفته را در مداری بالاتر بازمی‌یابد.

در داستان آخرین پدربزرگ، دو مفهوم اساسی دیگر عشق و تنهایی نیز مورد توجه واقع می‌شود. به‌نظر می‌رسد یکی از دلمشغولی‌های راوی نسبت به پدربزرگ قصه تنهایی او در زمان حیات و ماجرای دلبستگی‌اش به خاله فرخنده بوده است.

راوی متفاوت از دیگران فراتر از نیازهای معمول غذا، خواب و دکتر به نیاز عاطفی و روحی پدربزرگ توجه داشته. در متن نمونه‌هایی از این دست اهمیت تنهایی را در زندگی برجسته می‌کند. «اصلاً هیچ‌کس نمی‌توانست بفهمد بعد از مردن نن جون چه بر سر باب جونم آمد و او توی تنهایی‌هایش چقدر آه کشیده بود و چشم دوخته بود به فرش» و به نقل از پدربزرگ: «آدم پیری را می‌تواند تحمل کند اما تنهایی را نه».

تصویر تنهایی زمینه‌ای فراهم می‌سازد برای پرداختن راوی به عشق و علاقه نافرجام پدربزرگ به ازدواج با خاله فرخنده و تقبیح نگاه سنتی و کلیشه‌ای مادر راوی که نسبت به این پیوند نگاهی منع‌گرایانه و مذموم‌انگارانه دارد. راوی با شناختی که از پدربزرگ خود دارد مرگ او را با تنهایی‌اش بی‌ارتباط نمی‌داند. وقتی در دنیای واقعی پیوند پدربزرگ و خاله فرخنده تحقق پیدا نمی‌کند راوی این نقص را در عالم خیال جبران می‌کند. او پدربزرگ و خاله فرخنده را به وصال هم می‌رساند، خاله فرخنده را به ننه فرخنده تبدیل می‌کند، هر دوی آنها را راهی روستا می‌کند تا در آنجا با هم زندگی کنند و این‌گونه با جادوی تخیل خود را از تحمل عذاب تنهایی پدربزرگ رها می‌سازد.

از منظر نقد زیباشناختی، تشبیه پدربزرگ به سبلان حائزاهمیت است. راوی بین پدربزرگ و کوه سبلان وجه تشابه زیادی می‌بیند. در نگاه او باب جون- پهلوان مصطفی- چون سبلان استوار و بلندقامت است. همان‌گونه که روح سبلان - مه- از تن کوه جدا می‌شود و تمام ده را در بغل می‌گیرد. روح باب جون نیز از تن او جدا شده و تمام دنیای راوی را تسخیر می‌کند و در برمی‌گیرد. این تشبیه به تصویرسازی هنری می‌انجامد و بر جاذبه و زیبایی اثر می‌افزاید و در خدمت معرفی شخصیت اسطوره‌ای پدربزرگ قرار می‌گیرد و جمله آغازین راوی در مورد پدربزرگ- او کسی است که پس از مرگ هم نمی‌میرد- را از زاویه هنری و عاطفی تقویت می‌کند.

داستان آخرین پدربزرگ را می‌توان در ردیف اولین داستان‌هایی به شمار آورد که در ژانر سیال ذهن برای نوجوانان نوشته شده است و از این زاویه در نوع خود بی‌نظیر و خواندنی است.